## جلسه 5-483

**‌شنبه - 22/06/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

صاحب عروه فرمود واجبات نماز یازده تا است، ‌پنج تای از آن‌ها رکن است: قیام در نماز رکن است، نیت رکن است، تکبیرةالاحرام رکن است، رکوع و سجود هم رکن است. البته این ارکان مربوط به داخل نماز است و الا وضوء هم رکن است استقبال قبله هم رکن است وقت هم رکن است. آن واجبات داخلیه نماز یازده تا است و ارکانش هم پنج تا است.

آقای سیستانی فرمودند مبادا به جای این تعبیر به ارکان تعبیر کنید به فرائض. فرائض آن‌هایی است که خدا در قرآن بیان کرده. نوع فرائض این‌طور هستند که ارکان هستند. بر اساس قانون السنة ‌لاتنقض الفریضة‌ آن واجب‌هایی که ترک سهوی آن مبطل نماز نیست معمولا آن‌هایی هستند که سنن هستند، السنة لاتنقض الفریضة ولی نوعا اخلال به فرائض مبطل صلات است. اما این کلیت ندارد، ‌نسبت بین فریضه و رکن عموم و خصوص من وجه است. سجده واحده فریضه است در قرآن بیان شده ولی رکن نیست چون در روایت داریم لاتعاد الصلاة من سجدة. از آن طرف تکبیرة الاحرام طبق حدیث خصال سنت است، التکبیر سنة ولی روایت داریم من نسی تکبیرةالاحرام اعاد الصلاة. پس می‌‌تواند یک فریضه‌ای باشد که ترک سهوی آن مبطل نماز نباشد طبق دلیل خاص و آن عبارت از سجده واحده است و می‌‌تواند چیزی سنت باشد، در قرآن بیان نشده باشد مثل تکبیرةالاحرام ولی ترک سهویش طبق نص خاص مبطل صلات باشد.

ما اصل فرمایش ایشان را قبول داریم، بالاخره نصوص خاصه را هر چه بود ما باید در نظر بگیریم اما این‌که التکبیر سنة در خصال بیان شده بود، در خود فقیه نقل می‌‌کند از زراره همین حدیث را که لاتعاد الصلاة الا من خمسة الطهور و الوقت و القبلة و الرکوع و السجود ثم قال القراء ة سنة و التشهد سنة و لاتنقض السنة الفریضة. من لایحضره الفقیه جلد 1 صفحه 339. سند صدوق به زراره صحیح است. در مشیخه فقیه می‌‌گوید و ما کان فیه عن زراره فقد رویته عن ابی عن الحمیری عن محمد بن عیسی بن عبید و الحسن بن ظریف و علی بن اسماعیل بن عیسی کلهم عن حماد بن عیسی عن حریز عن زراره. صدوق در فقیه التکبیر سنة را ذکر نکرده، ‌در خصال ذکر شده، حالا نسخ خصال بر فرض اطمینان پیدا کنیم که خطایی در آن رخ نداده، ولی ظاهر این است که صدوق اگر التکبیر سنة بود در فقیه هم ذکر می‌‌کرد. خود صدوق بیاید در خصال که کتاب فقهی نیست التکبیر سنة را بیاورد، ‌در فقیه که کتاب فقهی است این را سقط کند این عرفی نیست. لااقل طبق مبنای آقای سیستانی که حجیت خبر ثقه را مشروط می‌‌دانند به افاده وثوق و اطمینان، ‌چه جور ایشان اطمینان پیدا می‌‌کند به این نقل خصال و تمسک می‌‌کند به این تعبیر التکبیر سنة برای این‌که تکبیرة الاحرام سنت است؟

## جایگاه فقهی نیت در نماز

راجع به این‌که واجبات نماز یکیش نیت است، آقای حکیم اشکال کرد فرمود اصلا نیت شرعا نه جزء نماز است نه شرط نماز. چرا؟ برای این‌که نیت یعنی اراده نماز، اراده اختیاری نیست که متعلق امر باشد. بله دخیل در تحصیل ملاک نماز هست به نحو شرط متأخر اما امر شرعی برود روی نیت یعنی اراده نماز، این غیر معقول است. چون اگر اراده ارادیه و اختیاریه باشد تسلسل لازم می‌آید. چیزی ارادی است که به او اراده تعلق بگیرد، ‌مگر اراده به خود خود اراده می‌‌تواند تعلق بگیرد؟

مرحوم آقای خوئی سه تا اشکال کرده به آقای حکیم. فرموده: اولا: اراده ارادیه است بنفسها. اراده به معنای شوق که نیست که بگویید غیر اختیاری است. اراده یعنی صرف القدرة فی ایجاد الفعل. صرف قدرت در ایجاد فعل تحت اختیار انسان است، ‌انسان فاعل بالسلطنة است. در ارادی بودن اراده نیاز نیست که یک اراده دیگری به او تعلق بگیرد، ‌ارادی بودن افعال به اراده است اما ارادی بودن اراده به خودش است یعنی ما ایجاد می‌‌کنیم اراده را نه به اراده دیگر، هرگاه اعمال سلطنت می‌‌کنیم ایجاد می‌‌کنیم اراده را.

این اشکال اول اشکال درستی است. اراده انسان اگر خارج از اختیار انسان باشد لبّش به جبر بر می‌‌گردد. آن وقت هر فردی می‌‌تواند بگوید من اراده گناه در اختیارم نبود، گناه کردم چون اراده کردم گناه بکنم. اراده علت تامه است برای این گناه‌ و تخلف معلول از علت تامه محال است. می‌‌گویند چرا اراده کردی گناه بکنی؟‌ می‌‌گوید اراده که دیگر در اختیار من نیست. سبب تام اراده در نفس من منقدح شد، ‌اراده در نفس من شکل گرفت. اگر این علت تامه اراده در نفس سلمان و ابوذر هم محقق می‌‌شد آن‌ها اراده گناه می‌‌کردند. مرحوم آخوند فرمود عجب حرف خوبی می‌‌زند این گنهکار، راست می‌‌گوید. الشقی شقی فی بطن امه و السعید سعید فی بطن امه. آقای حکیم هم که متاثر از این فکر شده. ولی این بازگشتش و مآلش به جبر حقیقی است. یعنی هیچکس دیگر مسئول از اعمالش نیست، گناه هم که می‌‌کند ناشی از شقاوت ذاتیه‌اش است. خدا او را خلق کرده، ذاتش شقی بود خدا او را خلق کرد، سلمان و ابوذر هم سعید بودند خدا آن‌ها را خلق کرد.

[سؤال: ... جواب:] اراده به چه معناست؟ ... شوق اکید که اراده نیست، چه بسا انسان شوق دارد به چیزی، شوق اکید هم دارد اما انجام نمی‌دهد آن را. و چه بسا انسان کاری می‌‌کند هیچ شوق اکید به آن ندارد، تزاحم بین فاسد و افسد است. اگر اراده غیر ارادیه باشد این بازگشتش لبّا به جبر است و خلاف وجدان است. آنی که اراده می‌‌کند می‌‌تواند اراده نکند. شمر که اراده کرد امام حسین علیه السلام را به قتل برساند می‌‌توانست اراده نکند. و الا اگر این‌جور بگوییم روز قیامت می‌‌گوید خدا! به من می‌‌گویی چرا امام حسین را کشتی، اراده کردم قتل امام حسین را، می‌‌شد تخلف پیدا کند معلول از علت تامه؟ مراد تخلف از اراده با فرض تهیأ سایر مقدمات آن نمی‌توانست بکند. سایر مقدمات فعل که فراهم بود، مانده بود اراده من، ‌من هم اراده کردم فعل محقق شد، نمی‌شد نشود. خدا هم می‌‌گوید چرا اراده کردی قتل امام حسین را؟ شمر هم می‌‌گوید دیگه این را از من نپرس. من نقشی ندارد در اراده قتل امام حسین. تو من را آفریدی من هم شقی هستم، نه خلقت خودم دست خودم بود نه شقاوت من. شمر یعنی کسی که اراده می‌‌کند قتل امام حسین را، دست خودش هم نیست. واقعا چه جوری این شمر را مجازاتش کنند؟ جزاء بما کانوا یعملون.

[سؤال: ... جواب:] عرض کردم اراده اختیاریه است و معنای اختیاریه بودن این نیست که اراده می‌‌کنیم که اراده کنیم. ایجاد می‌‌کنیم اراده را. ... ما فاعل بالسلطنة هستیم. ... بحث جبر و اختیار که نمی‌کنیم این‌جا. باید برویم اصول و آن بحث طلب و اراده [را بکنیم].

اشکال دوم: مرحوم آقای خوئی فرموده است: بر فرض اراده تحت اختیار انسان نباشد، جزء الواجب نمی‌تواند بشود، شرط الواجب که می‌‌تواند بشود. مگر وقت شرط الصلاة نیست؟ غیر اختیاری هم هست. شرط واجب که اشکالی ندارد غیر اختیاری باشد، ‌جزء واجب نمی‌تواند غیر اختیاری باشد.

این فرمایش ناتمام است. شرط الواجب اگر غیر اختیاری باشد باید شرط الوجوب بشود. مگر می‌‌شود چیزی شرط الوجوب نباشد شرط الواجب باشد در عین حال غیر اختیاری باشد؟ شرط الواجب یعنی آنی که مولی از من طلب می‌‌کند تحصیل آن را. اگر مولی بگوید هر گاه وقت داخل شد واجب است بر تو نماز در داخل وقت، ‌بله مشکلی نیست، شارع طلب نکرده است تحصیل وقت را. اما در اراده شرط وجوب قرار داده نشده اراده نماز، ‌شرط واجب است یعنی آنی است که باید تحصیل بشود، این‌که نمی‌شود غیر اختیاری باشد. پس این اشکال دوم آقای خوئی به مرحوم آقای حکیم وارد نیست.

اشکال سوم: آقای خوئی فرمودند: جناب آقای حکیم! اراده چه ربطی دارد به قصد قربت؟ اراده اصلا بگوییم خارج از اختیار است، ‌بحث ما در اتیان فعل است به داعی امتثال امر، اتیان فعل به داعی امتثال امر قطعا اختیاری است. گیرم اراده اختیاری نباشد، ما که بحث در اراده نمی‌کنیم.

این فرمایش آقای خوئی هم ناتمام است. برای این‌که قصد قربت یک نحو از انحاء اراده است. قصد قربت یعنی اراده نماز ارادةً ناشئةً من امر المولی. کسی که می‌‌گوید اراده غیر ارادیه است تمام انحاء اراده را می‌‌گوید غیر ارادیه است چه فرق می‌‌کند. اگر بگوییم اراده غیر اختیاریه است، اراده ناشئه از محرکیت امر مولی هم اراده است، او هم غیر اختیاریه می‌‌شود.

پس عمده در اشکال به آقای حکیم همان اشکال اول آقای خوئی است.

[سؤال: ... جواب:] آقایان قصد قربت را همان اراده امتثال امر مولی می‌‌دانند.

[سؤال: ... جواب:] امور غیر اختیاریه باید شرط الوجوب بشود. ... بعضی از شرائط وجوب هست که شارع لازم نیست بگوید "اگر"، چون محقق است. مثلا نماز روی زمین خواندن، سجود علی الارض، شارع معنا ندارد بگوید ان وجد ارض فصل علی الارض، اگر زمین نباشد مکلف هم نیست. شرط وجوب اگر مضمون التحقق بود شارع به نحو قضیه شرطیه اخذ نمی‌کند چون خودش احراز کرده وجود این شرط را و لذا بطور مطلق می‌‌گوید صل علی الارض نمی‌گوید ان وجد ارض فصل علی الارض. این درست است ما هم گفتیم این را، ولی چه ربطی به اراده امتثال دارد، اراده امتثال که مضمون التحقق نیست. این همه مردم بی‌نمازند، حالا شما نمازخوان هستید، ‌اراده امتثال امر به نماز که مضمون التحقق نیست. اگر غیر اختیاری باشد آن وقت شرط الوجوب باشد بگوید هر کس اراده نماز دارد نماز بخواند با اراده امتثال امر مولی.

# نیت

## اخطار بالبال

فصل فی النیة و هی القصد الی الفعل بعنوان الامتثال و القربة و یکفی فیها الداعی القلبی و لایعتبر فیها الاخطار بالبال و لا التلفظ.

در این‌که اخطار قبل از شروع در نماز واجب نیست شکی نیست. این‌که ما قبل از الله‌اکبر واجب باشد اخطار تفصیلی بکنیم که می‌‌خواهیم امر خدا را امتثال کنیم، این قطعا لازم نیست. به قول آقای خوئی روایت وقتی می‌‌گوید الصلاة اولها التکبیر و آخرها التسلیم، ‌معنایش این است که قبل از تکبیر چیزی واجب نماز نیست. نفرمود اولها الاخطار بالبال. بله، تحریمها التکبیر و تحلیلها التسلیم آن روایات دیگری است به آن‌ها استدلال نمی‌کند ایشان.

[سؤال: ... جواب:] در روایت داریم اولها التکبیر و آخرها التسلیم، [گرچه] سندش مرسل است. آقای خوئی استدلال می‌‌کند می‌‌گوید الدلیل قام علی خلافه حیث دل علی ان اول الصلاة التکبیر و آخرها التسلیم.

روایاتی که می‌‌گوید تحریمها التکبیر، آقای خوئی به آن‌ها استدلال نمی‌کند. چون اخطار بالبال سبب این نمی‌شود که انسان حرام باشد بر او حرف زدن و امثال آن. این تکبیر است که سبب تحریم تکلم و مانند آن می‌‌شود. ایشان استدلال می‌‌کند به بعضی از روایات که مفادش این است که اولها التکبیر.

یک وجه دیگر هم آقای خوئی ذکر می‌‌کند می‌‌گوید اگر بناء بود نیت به معنای اخطار بالبال اول صلات بود پس بقیه نماز را لازم نبود به قصد قربت بخوانیم. اول نماز اخطار بالبال می‌‌کردیم ادامه‌اش را هم بدون قصد قربت اگر کسی می‌‌خواند باید بگوییم نمازش صحیح است. البته بهترین استدلال همین است که بگوییم عدم الدلیل و الا ممکن بود یکی بگوید هر دو باید باشد هم اخطار بالبال باشد در اول شروع در نماز و هم استدامه نیت تا آخر نماز. عمده این است که ما دلیلی بر لزوم اخطار نیت در ابتداء نماز نداریم، ‌خلاف اطلاقات است کسی بگوید اول نماز باید اخطار کرد به ذهن قصد نماز و قصد قربت را.

نیت یعنی قصد قربت و لو ارتکازا. همین که انسان عملش ناشی باشد از داعی قربی و قصد عنوان نماز را هم داشته باشد کافی است و لو التفات تفصیلی به آن نداشته باشد، ما دلیلی بر لزوم التفات تفصیلی به نیت نداریم.

نقد و بررسی کلام آقای سیستانی

آقای سیستانی فرمودند ما در بحث وضوء مسلک اخطار را فی الجملة تقویت کردیم ولی الان ‌که رسیدیم به کتاب الصلاة پشیمان شدیم. ایشان می‌‌فرمایند: البته آن مسلک اخطاری که ما در بحث وضوء می‌‌گفتیم این بود که می‌‌گفتیم نشوء اراده از داعی الهی لازم نیست؛ مهم این است که انسان انشاء کند که این عملم برای خدا است. قصد قربت می‌‌گفتیم نیاز به اخطار دارد یعنی انشاء باید بشود و صرف این‌که اراده ما ناشی از داعی الهی است نه لازم است نه کافی است. قصد قربت این است که ما انشاء کنیم که عمل‌مان مضاف به خدا است. بعد می‌‌فرمایند چند تا شاهد هم داشتیم بر این مدعای خودمان. حالا ما سه شاهدش را عرض می‌‌کنیم:

شاهد اول: ایشان می‌‌فرمایند ما می‌‌گفتیم بسیاری از افراد در روزه ملتفت نیستند به برخی از مبطلات صوم و داعی الهی بر ترک آن‌ها در نفس‌شان نیست. فقط انشاء می‌‌کنند می‌‌گویند ما برای خدا روزه می‌‌گیریم و الا مثلا ترک قیء برای خدا می‌‌کنم، ترک حقنه، احقتان به مایع برای خدا می‌‌کنم، این اصلا نبوده. آنی که هست این است که اضافه می‌‌کنند مردم روزه‌شان را به خدا می‌‌گویند برای خدا روزه می‌‌گیریم. و چه بسا در کل روز خواب باشند. حالا ممکن است کسی در کل روز خواب باشد، ‌این پیش می‌آید برای بعضی‌ها، اما در وقوف ایشان می‌‌گویند برای خیلی‌ها پیش می‌آید. وقوف در عرفات وقوف در مشعر خواب است، لااقل اول وقت که وقوف واجب را مردم قصد می‌‌کنند این خواب است. اما قبل از خواب اضافه کرده این وقوفش را در عرفات به خدا بعد گرفته خوابیده. این‌که در خواب اراده ندارد که بگوییم اراده‌اش ناشی است از داعی الهی. این وجه اول ایشان.

وجه دوم: ایشان می‌‌فرمایند: روزه مستحب را می‌‌شود در وسط روزه نیت کرد یا روزه قضا را می‌‌شود قبل از اذان ظهر نیت کرد. تا حالا شما ترک مفطرات کردید عن داع الهی؟ نه بابا، رفتید خانه دیدید حاج‌خانم ناهار خوب نپخته می‌‌گویید ولش کن، نیت روزه می‌‌کنم یا قبل از ظهر زنگ می‌‌زنید خانه می‌‌گویید ناهار چی داریم؟ حاج‌خانم رفته بازار ناهار خبری نیست قصد روزه قضا می‌‌کنید. تا حالا چی بود، ترک مفطرات عن داع الهی بود؟ نه. منتها از همین الان اضافه می‌‌کنید عمل‌تان و این صوم‌تان را به خدا اضافة تذلیلة. انشاء می‌‌کنید که این روزه برای خدا است.

اشکال سوم یعنی وجه سومی که ایشان ذکر کرده برای اثبات مسلک اخطار. فرموده افراد زیادی هستند ملاکات عبادات را می‌‌فهمند، می‌‌فهمد نماز ملاک دارد، می‌‌فهمد روزه ملاک دارد و دوست دارد آن ملاک تحصیل بشود، طبق این‌که بگوییم قصد قربت یعنی نشوء الارادة عن داع الهی، این اخلاص ندارد این آقا چون نشوء اراده‌اش از داعی الهی است و از وجود آن ملاک‌ها در این عبادت. اگر ما بگوییم قصد قربت عبارت است از نشوء اراده به این فعل از داعی الهی باید اخلاص هم داشته باشد شخص در قصد قربتش. این آقا که توجه دارد به وجود ملاکاتی در نماز و روزه و زکات و این‌ها، این با این بیان دیگه اخلاص ندارد. خمس می‌‌دهد می‌‌گوید برکت مالم زیاد می‌‌شود، ‌خمس می‌‌دهد زکات می‌‌دهد، می‌‌گوید افراد نیازمند رفع مشکل‌شان بشود. روزه می‌‌گیرد برای این‌که روزه فوائدی دارد. ولی اگر بگوییم قصد قربت همان اضافه انشائیه عمل است به خدا، ‌انسان در ذهنش دیگه اضافه نمی‌کند این عملش را به وجود آن ملاکات، ‌اضافه می‌‌کند به خدا.

بعد ایشان فرمودند ما از این مسلک اخطار عدول کردیم چون این وجوه قابل جواب است. اما وجه اول که می‌‌گفتیم انسان نسبت به بعضی از مفطرات اصلا توجه ندارد تا بخواهد ترکش کند به داعی الهی، جوابش این است که صوم فقط ترک مفطرات که نیست، صوم ترک مفطرات است عن عزم، ‌عزم بر ترک مفطرات هم شرط است. یعنی از زمانی که واجب است نیت باید از آن موقع عازم باشد بر ترک مفطرات نه این‌که عملا ترک کند مفطرات را و لو با تردید. پس صوم می‌‌شود ترک منضم الی العزم. ترک منضم الی عزم ترک مفطرات می‌‌تواند ناشی باشد از داعی الهی. ایشان می‌‌گویند صوم وقتی شد ترک المفطرات عن عزم، عزم بر ترک مفطرات، این آقایی که تصمیم می‌‌گیرد و لو اجمالا مفطرات را مرتکب نشود این تصمیمش بخاطر خداست، ناشی است از داعی الهی، چه کار داریم که ترک اتفاقی بعض مفطرات به داعی غیر الهی است. در حالت روزه عازم می‌‌شود و تصمیم می‌‌گیرد ترک کند این مفطرات را، این تصمیمش بخاطر خدا است.

پس وجه اول را ما جواب می‌‌دهیم. وجه اول این بود که افرادی هستند ترک می‌‌کنند بعض مفطرات را و لو خدا نگفته باشد. حالا در غیر ماه رمضان مگر افراد تعمد در قیء دارند؟ یا احتقان به مایع می‌‌کنند؟‌ جوابی که ایشان می‌‌دهد می‌‌گوید تصمیم بر ترک این‌ها بخاطر خدا است در ماه رمضان، ناشی است از اراده بر این‌که تصمیم می‌‌گیرم ترک کنم مفطرات را به داعی الهی.

و اما این‌که ما مسلک اخطار را تقویت می‌‌کردیم می‌‌گفتیم در وسط روز اگر نیت کنیم در روزه قضا تا قبل از ظهر در روزه مستحب تا قبل از غروب این هم کافی است با این‌که تا حالا ما اراده ترک مفطرات عن داع الهی نداشتیم، جوابش این است که مجموع من حیث المجموع را باید حساب کرد. بخشی از روز ترک کردیم مفطرات به داعی الهی، از صبح تا ظهر بله. این‌جور حساب نکنید. مجموع از صبح تا غروب [باید حساب کرد]. بالاخره این مجموعه را به داعی الهی دارد محقق می‌‌کند. تا قبل از این‌که از خانمش سؤال کند ناهار داریم یا نه، ترک کرده بود مفطرات را بدون داعی الهی، ولی در ادامه تا غروب داعی الهی محقق می‌‌شود بر استمرار ترک مفطرات. همین کافی است.

و اما آن وجه سوم: ایشان فرموده: بله، خیلی‌ها به ملاکات توجه دارند اما آن منشأ اراده‌شان نمی‌شود. اگر منشأ اراده‌شان بشود ما اشکال می‌‌کنیم. اگر واقعا کسی اراده روزه‌اش متاثر باشد از دو عامل: یکی عامل الهی یکی عامل حفظ سلامتی خودش، روزه‌اش اشکال دارد. ملتزم می‌‌شویم. اخلاصش بهم خورده. قصد قربت را ایشان فرمودند ما برگشتیم از این‌که مسلک اخطار هستیم، همان اراده ناشئه از داعی الهی است و در این هم باید اخلاص داشته باشد. اگر بناء باشد اراده‌اش ناشی باشد از دو عامل و لو دو عامل مستقل، یعنی هم امر الهی او را به صوم می‌‌کشاند هم اگر امر الهی نبود بناء داشت امروز از طلوع فجر تا غروب آفتاب امساک کند از مفطرات بخاطر حفظ بهداشت خودش، روزه‌اش اشکال دارد. ما ملتزم می‌‌شویم مگر این‌که حفظ بهداشت را هم به خدا نسبت بدهد بگوید چون خدا ترغیب کرده است به حفظ بهداشت آن مشکل را حل می‌‌کند. اما اگر نه، آن داعی غیر الهی به خدا منتسب نشود ما می‌‌پذیریم که این عمل ایراد دارد.

[سؤال: ... جواب:] آن‌ها به دواعی قربی است به نظر ایشان. می‌‌رسیم. عرض کردم مثلا هر روز تابستان این آقا می‌‌رفت شنا می‌‌کرد در این حوض، روزهای جمعه هم چه تابستان چه زمستان می‌‌رفت غسل جمعه می‌‌کرد، حالا جمعه افتاده به تابستان، می‌‌رود شنا می‌‌کند به دو عامل:‌ هم عامل امر الهی به غسل جمعه و هم عامل خنک شدن. ایشان می‌‌گوید فی صحة غسله اشکال. امام هم این را دارند ولی ایشان بیشتر توضیح دادند آقای سیستانی با این مطالبش توضیح دادند این من عمل لی و لغیری شد، فهو لغیری، اخلاص ندارد. ملتزم می‌‌شویم. التفات به ملاکات ممکن است داعی نشود، ولی اگر داعی مستقل باشد، بدون این‌که انتساب به خدا پیدا کند، ‌حفظ بهداشت، صوموا تصحوا، می‌‌گویند چرا روزه می‌‌گیری می‌‌گوید هم خدا گفته هم صوموا تصحوا، این را تجربه کردند کتاب هم نوشتند که روزه سبب سلامتی است من به این دو عامل روزه می‌‌گیرم. خب روزه‌ات ایراد دارد، ‌ایشان می‌‌گوید ما ملتزم می‌‌شویم.

[سؤال: ... جواب:] همین را ایراد گرفتند امام و آقای سیستانی. دو تا داعی مستقل: ‌داعی الهی و داعی غیر الهی محرک این شخص شده است به این عمل عبادی، می‌‌گویند فی صحة عمله اشکال. تحریر را ببینید! آقای سیستانی هم در منهاج دارند. ... مگر نمی‌شود انسان به دو داعی یک کار را انجام بدهد؟ ... شما می‌‌روید مدرسه هم به داعی زیارت زید هم به داعی زیارت عمرو چون با هم نشستند اگر زید تنها بود می‌‌رفتید اگر عمرو تنها بود می‌‌رفتید حالا بخاطر دیدن هر دو می‌‌روید آن‌جا. زید می‌‌گوید من عمل لی و لغیری فهو لغیری. حرف این است اشکال این است. ... می‌‌رسیم به بحث ضمائم نیت. عرض خواهیم کرد. این ظاهرش همان بحث ریا است. من عمل لی و لغیری ظاهرش این است که انصراف دارد به ریا. خواهیم رسید.

به نظر ما این‌که ما بیاییم بگوییم مسلک اخطار که قبلا در بحث وضوء آقای سیستانی فرمودند ما تقویت کردیم این باشد که بگوییم اصلا لازم نیست ناشی باشد اراده ما از داعی الهی، این خیلی عجیب است. یک وقت می‌‌گویید کافی نیست یک وقت می‌‌گویید اصلا لازم هم نیست. همین که من اضافه کنم اضافه اعتباریه و انشائیه بکنیم عملم را به خدا این کافی است، یعنی کاملا محرک من به این عمل یک شیء آخری است غیر از داعی الهی، فقط موقعی که از ترس پدرم بلند شدم نماز صبح می‌‌خوانم، منتها آن جوان خلوص نیت داشت می‌‌گفت خدایا! نماز می‌‌خوانم از ترس پدرم، الله‌اکبر، یکی دیگر نه، می‌‌گوید حالا که بلند شدیم از ترس پدرمان می‌‌گوید نماز می‌‌خوانیم بخاطر خدا. اما محرکش به نماز ترس از پدر است. خب این معلوم است که قصد قربت نیست. اضافه انشائیه عمل به خدا که محقق قصد قربت نیست به تنهایی حتما باید داعی به انجام فعل داعی الهی باشد. حالا داعی بر داعی بحثش می‌‌رسد اما بالاخره باید داعی الهی انسان را به عمل بکشاند.

لزوم نشوء اراده از داعی الهی

اما ما یک عرض دیگری داشتیم. ما گفتیم داعی الهی تنها کافی نیست. یعنی علاوه بر این‌که محرک من به این فعل امر خدا باشد، ‌باید انشاء هم بکنم و لو در ارتکاز خودم که بخاطر خدا این کار را می‌‌کنم. و می‌‌گفتیم اگر شخص تلقین بکند که من بخاطر مولی این کار را نمی‌کنم، مثال می‌‌زدیم می‌‌گفتیم پدرش گفت آب بیاور این هم از ترس پدر می‌‌رود آب بیاورد ولی وقتی می‌‌رود آب بیاورد می‌‌گوید من بخاطر حرف پدرم آب نمی‌آورم خودم دوست دارم صبح پیاده‌روی کنم و یک آبی بیاورم. عرفا می‌‌گویند این بخاطر پدرش آب آورد؟ و لو محرکش امر پدر است ترس از پدر است اما انشاء نکرده عملش را به این‌که بخاطر پدر این کار را می‌‌کنم. قصد قربت در ارتکاز عقلاء این است که عمل را و لو در ارتکازش مضاف بکند به مولی، ‌بگوید برای او می‌‌آورم نه این‌که صرفا محرک من به این فعل ترس از مولی باشد یا شوق به ثواب مولی باشد ولی در مقام عمل حذف بکنم اضافه این عمل را به خدا.

و لذا ما معتقدیم هم نشوء اراده از داعی الهی باید باشد و هم و لو در ارتکاز‌مان انشاء بکنیم که این عمل بخاطر مولی است. حداقل این است که قصد خلاف مانع است. کسی قصد کند که من بخاطر خدا این کار را نمی‌کنم، ‌این مانع است. و این ثمره دارد. در بحث تقیید که می‌‌گوید من در صورتی این عمل را بجا می‌‌آورم که این عمل واجب باشد، اگر مثلا مستحب است من اصلا نمی‌خواهم امتثال امر خدا بکنم و واقعا هم مستحب باشد، این خودش دارد می‌‌گوید اگر مستحب باشد من نمی‌خواهم امتثال امر خدا بکنم بعد ما بگوییم این عملت صحیح است؟ کسی که قید می‌‌زند می‌‌گوید این حج واجب است من قصد می‌‌کنم بخاطر خدا حج بجا می‌‌آورم و الا اگر مستحب باشد من قصد امتثال خدا ندارم، ‌آقای خوئی می‌‌فرماید حج که رفت شروع کرد به حج حجش صحیح است و لو بفهمد مستحب است. ما آن‌جا اشکال داریم. ما می‌‌گوییم این خودش دارد می‌‌گوید اگر مستحب باشد من قصد امتثال امر خدا ندارم، عرف می‌‌گوید بخاطر خدا دارد این حج مستحب را بجا می‌‌آورد؟

[سؤال: ... جواب:] فرض این است دارد می‌‌گوید اگر این حج مستحب است من قصد امتثال امر خدا ندارم می‌‌خواهد از یک محذورات فرار کند، می‌‌خواهد داخل احرام مستحبی نشود که مشکلات برایش دارد. بعد بگوییم تو قصد قربت داشتی؟ این انصافا مشکل است.

پس لازم است دو چیز در قصد قربت: یکی داعی الهی محرک ما باشد به عمل، ‌دوم این‌که لااقل قصد عدم امتثال امر خدا نکنیم بلکه بعید نیست بگویید باید قصد امتثال امر خدا و لو اجمالا یا قصد دواعی قربیه که خواهیم گفت داشته باشیم.

کلام واقع می‌‌شود در انحاء دواعی قربی. بحث به قول معروف عرفانی خوبی است، صاحب عروه مطرح کرده این‌جا. آن‌ها هم که اهل عرفان هستند حاشیه زدند. ببینیم متن و حاشیه چیه ان‌شاءالله فردا.